

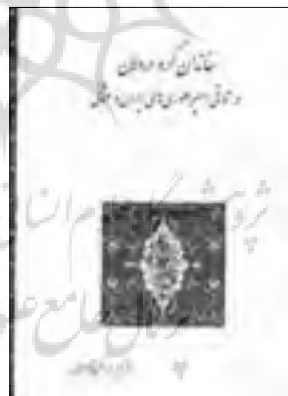
پیشینه‌ای به ژرفای زمان

• محمد کلهر

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری

تاریخ‌نگاری پیرامون خاندان کرد اردلان دارای پیشینه‌ای به ژرفای زمان تألیف اولین تاریخ مستقل کرد و کردستان یعنی شرفنامه به سال ۱۰۰۵ ق، است. حدود دو سه بعد از تألیف شرفنامه اولین تاریخ پیرامون خاندان اردلان توسط ملامحمد شریف قاضی به سال ۱۲۱۵ ق، به اتمام رسید.^۱ این کتاب در ۱۲ فصل به تاریخ عمومی ایران و اسلام پرداخته است و فصل دوازدهم به تاریخ سلسله‌ی تازه قدرت یافته قاجار اختصاص یافته است. لب‌التواریخ تألیف خسروبن محمدبن منوچهر اردلان مشهور به مصنف و متخلص به جوهری^۲ دومین تاریخ خاندان اردلان است که در سال ۱۲۴۹ ق، به دستور خسروخان ناکام نگاشته شده است.^۳ سپس تاریخ اردلان تألیف ماه شرف خانم اردلان متخلص به مستوره، همسر خسروخان ناکام وقایع این خاندان را تا سال ۱۲۶۳ ق، دنبال کرده است.^۴ اثر دیگر حدیقه ناصریه تألیف علی‌اکبرخان وقایع‌نگار عموزاده مستوره است که در واقع به‌عنوان ذیلی بر تاریخ مستوره وقایع کردستان اردلان را تا سال ۱۳۰۹ ق، یعنی ۲۵ سال پس از انقراض خاندان اردلان (۱۲۸۴ ق) دربرگرفته است.^۵ سرانجام تحفه ناصری واپسین و کامل‌ترین کتاب درخصوص تاریخ اردلان است که به شیوه‌ی تاریخ‌نگاری سنتی به تحریر درآمده است و میرزا شکرالله سنندجی آن را تألیف کرده است.^۶

سقوط سلسله قاجاریه را می‌توان نقطه عطفی در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری سنتی به‌حساب آورد زیرا با سقوط قاجارها، دوران تواریخ فرمایشی نیز به سر آمد. بی‌شک کردستان اردلان نیز از این قاعده مستثنی نماند، اولین کسی که به نگارش تاریخ اردلان به شیوه‌ی نوین همت گماشت شیخ محمد مردوخ کردستانی بود که بخش وسیعی از تاریخ خود را به خاندان اردلان و کردستان اختصاص داد؛ اگرچه تاریخ مردوخ را می‌توان به علت دیدگاه بدیع وی نسبت به تاریخ‌نگاری کردها از تواریخ سنتی اردلان متمایز نمود اما نمی‌توان آن را جزو آثار پژوهشی مبتنی بر فرضیات شخص و اثبات آنان، درنظر گرفت. البته بعد از تاریخ مردوخ کتب متعددی درخصوص کرد و کردستان مبتنی بر شیوه‌ی پژوهش به رشته‌ی تحریر درآمد، چنانچه کتاب «خاندان کرد اردلان در تالاقی امپراطوری‌های ایران و عثمانی» یکی از نخستین آثار پژوهشی است که به صورت اختصاصی به خاندان اردلان پرداخته است و توسط مرحومه



- خاندان کرد اردلان، در تالاقی امپراطورهای ایران و عثمانی
- شیرین اردلان
- ترجمه مرتضی اردلان
- تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۷، تعداد صفحات ۲۷۶

اولین کسی که به نگارش تاریخ اردلان به شیوه‌ی نوین همت گماشت شیخ محمد مردوخ کردستانی بود که بخش وسیعی از تاریخ خود را به خاندان اردلان و کردستان اختصاص داد

ژرفای زمان

خواننده باشد زیرا در اثر پژوهشی، مؤلف از انگیزه‌ها، سؤال‌ها، فرضیات و اهداف پژوهشی شامل کامیابی‌ها و ناکامی‌ها سخن می‌گوید. متأسفانه اثر حاضر فاقد مقدمه‌ی مؤلف است و این مسئله بر دشواری نقد و بررسی اثر می‌افزاید. آنچه از مقدمه‌ی ژان کالمار برمی‌آید بیماری مؤلف علت اصلی فقدان مقدمه توسط وی بوده است زیرا ژان کالمار می‌نویسد: «متأسفانه خانم اردلان هرگز نتوانست هیچ یک از بخش‌های این پایان‌نامه را که ظرف یک‌سال و اندی نگاشته شده است، جهت دفاع از آن به من تسلیم نماید.»^۱ بنابراین آنچه در حال حاضر در دست خواننده است، متن بازسازی شده‌ای است که توسط ژان کالمار و ایو ماریون همسر خانم اردلان سامان یافته است. متأسفانه جای خالی مقدمه‌ی مترجم نیز در این اثر بسیار مشهود است. امید است که در چاپ بعدی این اثر شاهد مقدمه‌ای از مترجم محترم باشیم تا شاید گوشه‌ای از پرسش‌هایی که باعث جنجال در ذهن خواننده می‌گردد را پاسخ دهد.

با نگاهی به کتاب «خاندان کرد اردلان» می‌توان بر انگیزه و فرضیه‌های شیرین اردلان دست یافت. به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های اساسی ایشان در خصوص پژوهش حاضر، همانا وابستگی‌های خونی و تعلقات خانوادگی نسبت به والیان اردلان بوده است. چنین انگیزه‌ای در یک پژوهش تاریخی می‌تواند علاوه بر جنبه‌های مثبت دارای جنبه‌های منفی نیز باشد. زیرا اگر پژوهش‌گر نتواند بر احساسات و تعلقات خاطر خود غلبه کند بی‌شک اثری فاقد عینیت خلق خواهد شد به طوری که ذهنی‌نگری کاملاً بر بی‌طرفی و عینیت تاریخی غلبه خواهد یافت و فرضیاتی که بر بستر ذهنی‌نگری شکل خواهد گرفت، طبعاً غیرقابل اثبات خواهد بود. به نظر می‌رسد در این اثر نیز این مسئله به صورت یک چالش فراگیر، فراروی خواننده قرار گرفته است، از این رو، نقد اثر حاضر در دو بخش لغزش‌ها و کاستی‌های سهوی و ذهنی‌نگری‌های مؤلف سامان یافته است.

لغزش‌ها و کاستی‌های سهوی

بخش وسیعی از لغزش‌ها و کاستی‌های سهوی مربوط به حروف چینی و ویرایش متنی است که به نظر می‌رسد، یک بازخوانی و ویرایش دقیق، بسیاری از این گونه لغزش‌ها رفع خواهد شد. ظاهراً قید فهرستی از این موارد جز اطلاع‌ی کلام، ثمر دیگری نخواهد داشت. اما از جمله لغزش‌ها

شیرین اردلان (۱۳۸۱-۱۳۳۴ ش) به رشته تحریر درآمده است و در سال ۱۳۸۷ ش، انتشار یافته است.

شیرین اردلان مهندس فیزیک اتمی و فارغ‌التحصیل از دانشسرای پلی‌تکنیک فدرال لوزان و نیز دارای درجه‌ی کارشناسی ارشد در رشته‌ی تحقیق در عملیات از دانشگاه ملبیما (نیویورک) بود. وی از بازماندگان مستقیم واپسین والیان اردلان است. اثر حاضر حاصل یک پژوهش تشریحی است که در سال ۱۳۷۴ ش، تحت راهنمایی پرفسور ژان کالمار مدیر تحقیق و عضو افتخاری مرکز ملی تحقیقات علمی به پایان رسیده است. البته آقایان جلال جاف در ترجمه‌ی متون عربی و مهرداد ایزدی درخصوص باورهای معنوی کردها و ایوماریون و یدالله روشن اردلان نیز در بازخوانی متون فرانسه و فارسی به مؤلف یاری رسانده‌اند.

این اثر به همراه مقدمه‌ای عالمانه از ژان کالمار در سه بخش سامان‌دهی گردیده است. مؤلف در بخش اول به خاستگاه و موقعیت سیاسی خاندان اردلان از پیدایش تا قرن ۱۸ م / ۱۲ ق، پرداخته است و بخش دوم به مناسبات و اختلافات میان خاندان اردلان و خاندان زند اختصاص یافته است. بحث اصلی در این بخش پیرامون تقابل و تعامل میان این دو خاندان است و بخش سوم که قسمت اعظم کتاب را دربر گرفته است به موقعیت سیاسی، اجتماعی، اعتقادی و عملکرد خسروخان دوم به‌عنوان بزرگ‌ترین والی اردلان پرداخته است به طوری که با مرگ خسروخان (۱۲۰۵ ق) علی‌رغم تداوم حاکمیت خاندان اردلان بر کردستان سنندج تا سال ۱۲۸۴ ق، یعنی حدود هشتاد سال پس از مرگ خسروخان، کتاب به پایان می‌رسد و مؤلف جهت به اتمام رسانیدن وقایع خاندان اردلان با عنوان نه چندان مانوس «پی‌نویس» به وقایع نگاری و جمع‌بندی عملکرد خاندان اردلان تا سال ۱۲۸۴ ق، پرداخته است.

در پایان نیز پیوستی با عنوان خاندان‌های اصلی در کردستان اردلان به همراه کتابشناسی و فهرست اعلام، به کتاب اضافه شده است. درخصوص کتابشناسی باید متذکر شد که متأسفانه منابع و مأخذ فارسی از منابع و مأخذ غیررسمی از جمله انگلیسی و فرانسه و عربی مجزا نشده است و تمامی منابع که بخشی از آن به فارسی و عربی بوده است به انگلیسی نگارش یافته است به طوری که در بادی امر موجبات سردرگمی و شگفتی خواننده را فراهم می‌سازد. بی‌شک جهت بررسی هر اثر پژوهشی، مقدمه‌ای لازم است که می‌تواند راهگشایی مناسب برای

**اگر پژوهشگر نتواند بر احساسات و تعلقات خاطر
خانوادگی خود غلبه کند بی‌شک اثری فاقد عینیت خلق خواهد
شد به طوری که ذهنی‌نگری کاملاً بر بی‌طرفی و عینیت
تاریخی غلبه خواهد یافت و فرضیاتی که بر بستر ذهنی‌نگری
شکل خواهد گرفت، طبعاً غیرقابل اثبات خواهد بود**

دیگر از تاملن با ضبط دیگری نام برده چنانچه وی در خصوص ایل افشار می‌نویسد: «قبیله‌ی افشار از زندانیان جنگی بودند که تمرطن در نبرد آنکارا به اسارت درآورده بود.»^{۱۱} وی همچنین از افسانه‌ی تمرین و خواجه‌علی نوه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی^{۱۲} نیز سخن به میان آورده است.^{۱۳} با در نظر گرفته دو گزارش فوق خواننده متوجه می‌گردد که منظور از تاملن یا تاملن همان تیمورلنگ است و نکته‌ی جالب‌تر اینکه در فهرست اعلام، همان تاملن ذکر شده است بدون اینکه مشخص کند این واژه‌ی نه چندان روشن چیست.

از دیگر موارد ضبط نادرست اسامی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود. مؤلف به نقل از بدیعی، قاضی ملامحمد شریف، مصنف، مستوره، صادق الملک و فخرالکتاب می‌نویسد «شاه عباس دوم به وسوسه‌ی مشاورش، مرید و پس سلطان کلهر هنگام انتصاب کلبعلی خان به‌عنوان والی در سال ۱۰۶۸ ق، سعی نمود کردستان اردلان را تجزیه کند. سپس مرید و پس سلطان را والی پلنگان کرد.»^{۱۴} به نظر می‌رسد به واسطه‌ی غریب

وکاستی‌های دیگر سهوی می‌توان به موارد ذیل اشارت نمود: مؤلف در خصوص موقعیت گوران‌ها می‌نویسد: «پیترو دلاواله نیز در سال ۱۹۱۸ م از این مناطق (گوران‌ها) عبور کرد.» در این گزارش دو نکته مورد توجه قرار می‌گیرد: اول اینکه پیترو دلاواله (۱۶۵۲-۱۵۸۶ م) در سال ۱۶۱۴ م، از رم عازم مشرق شد. در ۴ ژانویه ۱۶۱۷ م، از مسیر بغداد، قصر شیرین، کرد، هارون‌آباد، ماهیدشت، صحنه و کنگاور عبور نموده است.^{۱۵} دوم اینکه وی در این مسیر فقط از کردها سخن رانده است و هیچ نامی از گوران‌ها به میان نیاورده است.

اهمال و بی‌توجهی در ضبط برخی اسامی، خواننده را دچار حیرت و گمگشتگی ژرفی می‌نماید از جمله به ذکر چند نمونه اکتفا می‌گردد: مؤلف در خصوص دوران و زمان تقریبی حکومت بابلول می‌نویسد: «بابلول هم‌عصر تاملن بود.»^{۱۶} اولین سؤالی که در ذهن خواننده نقش می‌بندد، این است که تاملن کیست که هم عصری او با بابلول رهگشای زمان زیست بابلول گردیده است. این درحالی است که مؤلف در دو جای



نمای خارجی مسجد دارالاحسان سنندج؛ ساخته شده توسط امان‌الله خان اردلان

به نظر می‌رسد استفاده از برخی واژگان سیاسی دنیای نو برای جامعه‌ی پیرامونی کردستان در قرون ۱۶ تا ۱۹ م / ۱۰ تا ۱۳ ق، نه تنها کاربرد علمی ندارد بلکه موجبات سردرگمی خواننده را نیز فراهم می‌آورد

ژرفای زمان

پایدار زندگی اقتصادی، سرزمین، زبان ادبی، خصوصیات و خلقیات و سنن و آداب و سوابق تاریخی کمابیش یکسان هستند؛ اطلاق می‌شود. البته باید در نظر داشت که ملت با پیدایش و توسعه‌ی بورژوازی پدید آمد. به عبارتی ناسیونالیسم بر بستر بورژوازی شکل گرفت، بنابراین قبل از پیدایش ملت، شکل‌های تاریخی دیگر اشتراک افراد مثل طایفه، قبیله و قوم وجود داشته است.^{۸۲} ارگانسکی ضمن ارائه‌ی تعریف جامعی از ملت به مؤلفه‌های ایجاد ملت اشاره نموده می‌نویسد: «افراد یک ملت تابع یک حکومت و دارای قلمرو، اقتصاد، زبان، فرهنگ، مذهب و تاریخ مشترک هستند.»^{۸۳} حال با توجه به مفهوم سیاسی ملت نه تنها کردها در زمان مورد بحث یعنی دوران باستان به واسطه‌ی فقدان وجود بورژوازی، ویژگی ملت را دارا نبودند بلکه علی‌رغم حرکت به سوی بورژوازی در قرن ۲۰ م، نیز به واسطه‌ی فقدان وجود حکومت، سرزمین زبان و دین مشترک کماکان قابلیت ایجاد ملت را نیافتند، از این رو کردها را باید در چارچوب قومیت بررسی نمود نه ملیت.

فرضیات مبتنی بر ذهنی‌نگری

بی‌شک آن چه اثر مزبور را به پژوهشی بی‌بدیل و قابل اهمیت تبدیل نموده است همانا ارائه‌ی فرضیات جدید و بدیع در خصوص خاستگاه و موقعیت سیاسی، اجتماعی و اعتقادی خاندان اردلان در میان کردهاست. امری که کمتر در سایر آثار کرد و کردستان به چشم می‌خورد فرضیه‌ی اصلی این پژوهش براساس مشروعیت مذهبی و سیاسی خاندان اردلان شکل گرفته است. مؤلف بر این باور است که انتساب اردلان‌ها به حکومت کرد مروانی^{۸۴} باعث مشروعیت سیاسی و شخصیت معنوی بابا اردلان مؤسس خاندان اردلان موجبات مشروعیت معنوی ایشان را نیز فراهم آورده است. کما اینکه اردلان‌ها به واسطه‌ی مشروعیت سیاسی و مذهبی موجود، توانسته‌اند به مدت هفت قرن (۱۲۸۴-۵۹۶ ق) حکومت خود را تداوم بخشند. ژان کالمار نیز در این خصوص می‌نویسد: «جای جای این تجزیه و تحلیل تاریخی مملو از اشاراتی به خواسته‌های معنوی این شاهزادگان [مشروعیت سیاسی] است که گاه از آنان چون قدیسنی [مشروعیت مذهبی] یاد می‌شود، همین نیروی معنوی حامی آنان در مقاومت در برابر قدرت طلبی عثمانی‌ها و حاکمان ایران بود که به آنان امکان داد تا عمده ارزش‌های فرهنگی خود را تا پایان قرن نوزدهم حفظ نمایند.»^{۸۵}

بودن نام «مرید و پس سلطان»، این نام از فهرست اعلام نیز حذف گردیده است. با اندکی دقت در همان منابعی که مؤلف ذکر نموده می‌توان به ضبط صحیح این نام پی برد کما اینکه ملامحمد شریف قاضی^{۸۶}، مستوره^{۸۷}؛ «مرید ویس کلهر» و مصنف^{۸۸} و فخرالکتاب^{۸۹}؛ «مرید سلطان کلهر» نامیده‌اند - لغزش سهوی دیگری که در گزارش فوق شهود است این است که وقایع سال ۱۰۶۸ ق، که مربوط به دوران سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ ق) است به شرفنامه که سال تألیف آن ۱۰۰۵ ق، و مربوط به عصر شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ ق) است، ارجاع داده شده است. در تداوم بی‌دقتی در ضبط اسامی مؤلف در خصوص طایفه‌ی زند می‌نویسد: «در نیمه‌ی نخست قرن دوازدهم هجری بود که نام زند به ویژه تیره‌ی باقله - یا به گفته‌ی برخی مؤلفان ایرانی، بی‌کله - بر سر زبان‌ها افتاد.»^{۹۰} وی واژه‌ی «بکله» را به حاج‌زین‌العابدین شیروانی ارجاع می‌دهد. در حالی که حاج‌زین‌العابدین شیروانی در خصوص زندها چنین نوشته است: «کریم‌خان از طایفه زندی کله بوده است.»^{۹۱} دکتر غلامرضا ورهرام نیز به نقل از فواید الصغویه تألیف ابوالحسن قزوینی می‌نویسد: «کریم‌خان از طایفه‌ی زند بکله بود.»^{۹۲}

از دیگر لغزش‌های سهوی مؤلف یا مترجم می‌توان به استفاده از واژگان سیاسی دنیای نوین برای دنیای کهن اشاره نمود که شاید بتوان آن را نوعی سلیقه‌ی مؤلف در به‌کارگیری از این واژگان دانست زیرا به نظر می‌رسد استفاده از برخی واژگان سیاسی دنیای نو برای جامعه‌ی پیرامونی کردستان در قرون ۱۶ تا ۱۹ م / ۱۰ تا ۱۳ ق، نه تنها کاربرد علمی ندارد بلکه موجبات سردرگمی خواننده را نیز فراهم می‌آورد. از جمله این واژگان می‌توان به کودتای خان احمد خان علیه پدرش ملوخان^{۹۳}، واژه‌ی خاورمیانه در قرن ۷ ق / ۱۳ م،^{۹۴} کاربرد امپراتوری ایران^{۹۵} و عثمانی و حتی امپراتوری زندیه^{۹۶}، همچنین کشور نامیدن قلمرو اردلان‌ها^{۹۷} و از همه مهم‌تر کاربرد واژه‌ی «ملت کرد»^{۹۸} برای ازمینه‌ی بسیار بعید اشاره نمود. در خصوص واژه‌ی «ملت کرد» باید متذکر گردید که ملت واژه‌ای است عربی که جمع آن ملل می‌گردد و در زبان عربی به معنای دینی است که منسوب به پیامبری و دین‌آوری الهی باشد مانند: ملت ابراهیم، ملت موسی، ملت عیسی و ملت اسلام.^{۹۹} بنابراین واژه‌ی «ملت کرد» از این منظر اساساً فاقد معنا است از سویی مفهوم ملت (Nation) در علوم سیاسی به گروه بزرگی از افراد بشر که مظهر اشتراک

بی‌شک اثبات فرضیه عمدترین و مهم‌ترین کار پژوهشگر است. به عبارتی پژوهشگر باید در سراسر پژوهش خود درصدد اثبات فرضیه و سرانجام آرایه‌ی نظریه‌ی نوین باشد البته با تکیه بر منابع موثق و رعایت عینیت تاریخی، مؤلف اثر مزبور نیز در چارچوب این اصل پژوهشی عمل نموده است اما به نظر می‌رسد غلیان احساسات ناشی از تعلقات خانوادگی در برخی موارد موجب فقدان عینیت تاریخی و متعاقب آن عدم کامیابی در اثبات فرضیه‌ی موجود گردیده است. در این مجال سعی می‌گردد به ذکر چند نمونه از این موارد اکتفا گردد:

مؤلف در اثبات فرضیه‌ی مشروعیت مذهبی بابا اردلان ابتدا سعی نموده تا با نظریه‌ی برتری نژادی گوران‌ها که تحت تسلط سیاسی و مذهبی اردلان‌ها قرار داشته به صورت غیرمستقیم مشروعیت سیاسی و مذهبی اردلان‌ها را توجیه نماید بنابراین به نقل از مستوره می‌نویسد: «گورانی‌ها همواره خود را اکرادی اصیل و برتر از کرمانج و لر می‌دانستند.»^{۳۳} در حالی که مستوره نه تنها چنین گزارشی آرایه نداده بلکه وی با تحریف گزارش امیر شرف خان بدیسی، درخصوص طوایف کرد که به ۴ گروه کرمانج و گوران، کلهر و لر تقسیم می‌شوند^{۳۳} با جایگزینی اردلان به جای کلهر^{۳۴}، در واقع اردلان‌ها را ولینعمت سایر طوایف کرد دانسته است.^{۳۳} شاید برای خواننده این سؤال مطرح شود که چرا مؤلف با استفاده از این تحریف تاریخی مستقیماً به کسب مشروعیت سیاسی برای اردلان‌ها اقدام نموده است؟ در پاسخ به این سؤال باید یادآور شد که اگر چنین طرحی در دستور کار قرار می‌گرفت قسمت دوم فرضیه یعنی کسب مشروعیت مذهبی لاینحل باقی می‌ماند. چنانچه مؤلف برای ورود به بحث مشروعیت مذهبی اردلان‌ها می‌نویسد: «تا آغاز قرن ۱۷ م / ۱۱ ق، اکثر مردم کرد به پیروی از کیش کهن خود ادامه می‌دادند. در جریان نخستین نیمه قرن شانزدهم بالاخره اولین تلاش‌ها برای گرویدن به اسلام در منطقه‌ی اورامانات توسط مولانا گشایش از خاندان مردوخ صورت گرفت اما فقط اقلیتی تغییر کیش دادند.»^{۳۵} مؤلف در این گزارش نه به صورت سهوی بلکه کاملاً آگاهانه درصدد برآمده تا زمان گرایش به اسلام کردها را که در سال ۸۲۴ ق / ۱۴۲۱ م توسط مولانا گشایش صورت پذیرفته^{۳۶}، یک قرن دیرتر قلمداد نماید تا شرایط را برای پی‌ریزی فرضیه‌ی کسب مشروعیت مذهبی اردلان‌ها مهیا نماید. وی ابتدا در

این‌خصوص می‌نویسد: «یکی از اعقاب نصیرالدوله آخرین پادشاه مردوانی و یا یاربکر، شاهزاده خسرو بود که در شهرزور در میان گورانیان منطقه‌ی پلنگان مستقر گردید، او را از ابتدا تجسم ثانی [ذات جهان = فرشته] دانسته بعدها تاریخ او را با نام بابا اردلان یاد کرده است.»^{۳۷} چون مؤلف برای این گزارش بسیار مهم و قابل توجه هیچ منبع موثقی آرایه نداده است به شرفنامه متوسل شده، یادآور می‌شود که بدلیسی خاندان اردلان را در دوران بابا اردلان، بزرگ‌ترین قبیله‌ی یکجانشین می‌داند.^{۳۷} درحالی که با رجوع به شرفنامه به هیچ وجه چنین مطلبی یافت نمی‌شود.^{۳۸} مؤلف همچنین به نقل از میرزا شکرالله سنندجی فخرالکتاب که در سال ۱۳۱۹ ق، تحفه‌ی نامه‌ی را نگاشته سال استقرار بابا اردلان را در پلنگان ۵۶۴ ق، ذکر نموده است. در حالی که اصلاً میرزا شکرالله سنندجی به واسطه‌ی بعد زمان نمی‌تواند منبع موثقی درخصوص سال استقرار بابا اردلان در پلنگان آرایه دهد. ثانیاً وی این سال را ۵۹۴ ق، ذکر نموده است.^{۳۹} سرانجام مؤلف می‌نویسد: «در جریان سلطنت طولانی بابا اردلان که ۴۲ سال به طول انجامید، وی اقتدار سیاسی و معنوی خود را بر شهرزور مستولی نمود.»^{۴۰} این درحالی است که نه تنها بدلیسی از اقتدار معنوی بابا اردلان سخنی به میان نیاورده، بلکه درخصوص «سلطنت طولانی بابا اردلان» نیز می‌نویسد: «چون چند وقت حکومت نمود ناکام دل از ولایت شهرزور برکنده روی به شهرستان عدم نهاد.»^{۴۱} اسناد غیرموثق مؤلف درخصوص ۴۲ سال سلطنت بابا اردلان هنگامی کاملاً رنگ می‌بازد که تنها سند مورد توجه وی یعنی تحفه‌ی ناصریه نیز سنوات حکومت بابا اردلان را بین سال‌های ۵۹۴ تا ۶۰۶ ق، دانسته است.^{۴۲} بنابراین دوران حکومت بابا اردلان ۱۲ سال بوده نه ۴۲ سال. علی‌رغم تمامی ارجاعات نه چندان موثق، مؤلف در جهت اثبات فرضیه‌ی مشروعیت مذهبی اردلان‌ها؛ می‌نویسد: «شاهزادگان اردلان اعقاب جانشینان روح جهانی و حافظان یا رسانیسیم و زبان‌گورانی بودند.»^{۴۳} درخصوص روابط میان یارسان و خاندان اردلان باید یادآور شد که نه تنها هیچ سندی درخصوص ریاست روحانی بابا اردلان بر یارسان در دوران زندگانی‌اش در دست نیست.^{۴۴} بلکه هیچ دلیل موثق و مستندی برای یارسان بودن خاندان اردلان نیز در دست نیست. حبیب‌الله تابانی ضمن ذکر پراکندگی یارسان در گستره‌ی ایران، فهرستی از طوایف کرد

بی‌شک آنچه این اثر را به پژوهشی بی‌بدیل و قابل اهمیت تبدیل نموده است همانا ارائه‌ی فرضیات جدید و بدیع درخصوص خاستگاه و موقعیت سیاسی، اجتماعی و اعتقادی خاندان اردلان در میان کردهاست



نمای داخلی مسجد دارالاحسان سندج

بظلمیوس باز می‌گردد.^{۳۴} در ادوار بعدی نیز همین مسیر از ری به همدان وجود داشته است.^{۳۵} که محمدکریم پیرنیا آن را راه قدیم خراسان به بغداد می‌نامد.^{۳۶} اما به جز مواردی بسیار نادر از جمله تسلط خسروخان بر همدان و کرمانشاه که از لحاظ زمانی به مسأله مورد بحث مربوط نیست، هیچ‌گاه اردلان‌ها بر این مسیر تجاری تسلط نداشته‌اند. درخصوص شاخه‌ی دوم جاده‌ی ابریشم به تعبیر مؤلف که از همدان به قلب سرزمین اردلان یعنی حسن‌آباد، زلم، کرکوک و اردبیل وارد می‌شد و همدان را به الوند وصل می‌نمود، باید یادآور شد که چنین راه تجاری که از حسن‌آباد و زلم عبور نماید یافت نشد. تنها راه چاپاری مورد استفاده از سندج به خارج از مناطق کردنشین می‌توان از راه چاپاری ارومیه، ساوجبلاغ مکری، سندج، همدان یاد نمود.^{۳۷}

پارسان ارایه نموده است اما نامی از خاندان اردلان به میان نیاورده است.^{۳۴} با این وجود مؤلف در یک جمع‌بندی از عملکرد بابا اردلان می‌نویسد: «بابا اردلان در سال ۶۰۶ ق، دار فانی را وداع گفت. نخستین جانشینان وی تا آغاز قرن ۱۵ م / ۹ ق، نقش مضاعف فرمانروا و رهبری معنوی گورانیان را ایفا نمودند... از قرن ۱۵ م / ۹ ق، اگرچه آنان نقش رهبریت معنوی را رها کردند اما اعتقاد یارسانی خود را حفظ نمودند.»^{۳۶}

همچنین مؤلف در بخش مشروعیت سیاسی و تسلط سیاسی - نظامی اردلان‌ها بر منطقه می‌نویسد: «فرمانروایان اردلان توانستند استقلال خود را حفظ نمایند به نام آنان سکه ضرب و خطبه خوانده می‌شد آنان حتی سرزمین‌های خود را به‌طور چشمگیری در دوره‌ای که شش قرن به طول انجامید (۱۰۲۵-۵۶۴ ق توسعه دادند.»^{۳۷} وی در ادامه می‌نویسد: «امروزه اطلاعات چندانی درباره‌ی چهار قرن نخست حکومت اردلان یعنی تا پایان حکومت بگدییگ در سال ۹۴۲ ق، در دست نیست. این دوره اقتدار خاندان اردلان ناظر به کنترلی بود که بر دو شاخه‌ی اصلی جاده‌ی ابریشم اعمال می‌نمودند نخستین شاخه همدان را به بغداد متصل می‌کرد، شاخه دوم که سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر بود با عبور از قلب سرزمین‌های این خاندان (حسن‌آباد، زلم، کرکوک و اردبیل) همدان را به آلپ وصل می‌نمود.»^{۳۸}

مؤلف نیک می‌داند که گیانه منبع موثق در این خصوص شرفنامه است و بدلیسی صراحتاً درخصوص شش جانشین بابا اردلان می‌نویسد: «چون احوال این جماعت که مذکور شد نزد راقم حروف محقق نبود و از کسی معتمدالقول نیز چیزی نشنیده بود که بر آن اعتماد توان کرد لاجرم به مسامحه و اغماض از آن درگذشت.»^{۳۹} بنابراین مؤلف دو عامل را علت اصلی ناآگاهی درخصوص چهار قرن حکومت اردلان‌ها می‌داند. یکی مفقود شدن منابع مورد استفاده بدلیسی که شخص بدلیسی اصلاً به چنین مورد اشاره نکرده، دیگری نابودی منابع آرشویی و کتابخانه‌های حسن‌آباد، زلم، مریوان و پلنگان را که در طی جنگ‌های ایران و عثمانی حادث شده است. صرف‌نظر از بحث درخصوص وجود چنین کتابخانه‌هایی، هیچ منبع عصر صفوی از حدوث چنین وقایعی در مناطق مورد بحث سخن به میان نیاورده است. نکته‌ی دیگر نقش و کنترل خاندان اردلان بر راه ابریشم است. نخستین منبع درخصوص مسیر جاده‌ی ابریشم همدان به بین‌النهرین به سال ۱۵۰ م و به نقل از

علی‌رغم ناکامی مؤلف در اثبات فرضیه‌های مطرح شده، وی کماکان کوشیده است طی بررسی وقایع دوران اولیه حکومت اردلان‌ها تا به قدرت رسیدن خسروخان، شرایط مناسبی فراهم آورد تا به خواننده وجود «سلطنت خاندان اردلان» را القا نماید

ژرفای زمان

توهم ناشی از شیفتگی مؤلف نسبت به خسروخان تا بدانجا بسط یافته که وی به سهولت در برخی موارد، وقایع را قلب و خسروخان را جایگزین کریمخان نموده است

ژرفای زمان

همان‌گونه که در مقدمه بدان اشارت رفت فراز پژوهش حاضر، بررسی دقیق همراه با شرح کشفی از زندگانی و عملکرد سیاسی و نظامی خسروخان دوم (۱۲۰۴-۱۱۷۹ و ۱۱۷۶-۱۱۶۷ ق) است.^{۷۴} مؤلف در این بخش از پژوهش، مجدداً مساعی خود را جهت اثبات فرضیه‌اش یعنی مشروعیت سیاسی و مذهبی اردلان‌ها به‌خصوص خسروخان به‌کار گرفته است. به‌عبارتی وی در این نقش کوشش نموده تا با اثبات فرهمندی خسروخان زمینه‌ساز مشروعیت سیاسی و سپس مقبولیت سلطنت وی گردد.

شیفتگی مؤلف نسبت به خسروخان از اولین جملاتی که در خصوص وی به کار برده کاملاً مشهود است. وی در این خصوص چنین می‌نویسد: «با استفاده از خلأ سیاسی و بهره‌مندی از حمایت مردمی خسرو دوم در بهار ۱۱۶۵ ق، شاهزاده‌ی کردستان اردلان، خوانده شد... او که در آن هنگام ۲۰ سال داشت فرزند دار شد شاهزاده‌خان احمدخان سوم بود.»^{۷۵} مؤلف یگانه عامل حفظ خسروخان در دوران هرج و مرج سیاسی بعد از مرگ نادر تا به قدرت رسیدن کریمخان را فرهمندی خسروخان می‌داند^{۷۶}، اما مشخص نمی‌کند که وی این فرهمندی را چگونه کسب نموده است. یکی دیگر از مساعی مؤلف در خصوص زمینه‌سازی مشروعیت سیاسی برای خسروخان مقایسه‌ی وی با کریمخان و یافتن وجوه اشتراک میان ایشان است و جالب اینکه هنگامی وی به مقایسه‌ی این دو می‌پردازد که خسروخان به‌عنوان گروگان در شیراز از نزد کریمخان است. به‌عبارتی وی از بزرگ‌ترین وجه افتراق میان این دو یعنی غالب بودن یکی و مغلوب بودن دیگری چشم‌پوشی نموده است و می‌نویسد: «این دو شخصیت وجوه مشترک زیادی داشتند از یک سو خسرو دوم به پدر بزرگش سبحان وردی‌خان که عموی مادری کریمخان بود شباهت داشت و از سوی دیگر هر دوی آنان یارسانی بودند، کیش یارسانی آیینی جهان شمول بود که همین، مؤید تساهل عمیق این دو مرد در قبال سایر اعتقادات بود. تعصب مذهبی جایی در باورهای آنان نداشت. هر دو با مردم مهربان بوده‌اند. هر دوی آنان عمیقاً به بازسازی کشورهائیشان، برقراری صلح، رونق اقتصادی و فرهنگی مردم کمتر همت بسته بودند. هر دو آنان مقابل دشمنان و اطرافیان خائن، بزرگوار و بخشنده بودند.»^{۷۷}

گذشته از روایت نه چندان موثق ازدواج اینان، پدر کریمخان با خواهر سبحان وردی‌خان^{۷۸} که جز مستوره نه مورخین کرد و نه غیر کرد، در

مؤلف در تداوم اثبات فرضیه‌ی خود مبنی بر مشروعیت مذهبی اردلان‌ها سندج را یکی از مراکز یارسان می‌خواند و می‌نویسد: «اسامی مکان‌های متعددی در کردستان اردلان نشان از میراث یارسانی دارند. احتمالاً نام سندج پایتخت خاندان اردلان از کلمه‌ی «سنان دژ» یعنی «قلعه‌ی سنان» (سلطان‌ها: تجسم‌های روح جهانی و قدیسان یارسانی) برآمده است.»^{۷۵}

در خصوص وجه تسمیه‌ی سندج باید یاد آور شد که اولاً سنان در کردی معنای خاصی ندارد و سان به معنای سلطان است^{۷۵}، بنابراین سنان دژ به معنای قلعه‌ی سلطان‌ها نیست. ثانیاً بسیاری از مورخین و محققینی که در خصوص کردها و یا شهر سندج پژوهش نموده‌اند در خصوص وجه تسمیه‌ی سندج نظریات کم و بیش یکسانی ارائه نموده‌اند. مردوخ معنای خاصی برای سندج ارائه نمی‌دهد، وی می‌نویسد: «سندج معرب سنددژ است و سنددژ یعنی قلعه‌ی سنه»^{۷۵} بهمن کریمی نیز در خصوص وجه تسمیه‌ی سندج می‌نویسد: «به علت قرار گرفتن در دامنه‌ی کوه که آن را به کردی سنه می‌گویند، به سنه دژ یعنی دژی در پای کوه معروف شد.»^{۷۶} ایرج افشار سیستانی نیز بر همین وجه تسمیه صحه می‌گذارد.^{۷۶} علی‌رغم ناکامی مؤلف در اثبات فرضیه‌های مطرح شده، وی کماکان کوشیده است طی بررسی وقایع دوران اولیه حکومت اردلان‌ها تا به قدرت رسیدن خسروخان، شرایط مناسبی فراهم آورد تا به خواننده وجود «سلطنت خاندان اردلان» را القا نماید. کاربرد واژگانی ذهنی و غیرواقعی مانند شاهزادگان اردلان^{۷۶}، کشور اردلان^{۷۶} و پایتخت اردلان^{۷۶} در راستای همین سیاست بوده است.

نگاه جانبدارانه و احساسی مؤلف نسبت به هلوخان اردلان (۱۰۲۵-۹۹۸ ق) و فرزندش خانی احمد خان (۱۰۴۶-۱۰۲۵ ق) که علیه هلوخان وارد عمل شد و او را از حکومت عزل و با کمک شاه‌عباس به قدرت رسید باعث ارائه‌ی تصاویر بسیار معشوشی از این دو والی شده است به‌طوری که روایت گارسیافیگوتروا در خصوص حضور هلوخان در دربار شاه عباس را در چند مورد قلب نموده است. وی به نقل از فیگوتروا از موقعیتی ممتاز هلوخان در دربار شاه عباس اول یاد نموده است.^{۷۷} در حالی که گزارش فیگوتروا از هلوخان، تصویر یک گروگان سالخورده‌ی جبون است که مجبور شده علیرغم کهولت و بیماری در سفرها همراه شاه باشد. و جرأت هیچ‌گونه مخالفتی هم نداشته است.^{۷۷}

از ماجرای دشت مغان مؤلف را برآن داشته تا جهت اثبات مدعا به سخن تشویق آمیز میرزا احمد وزیر تمسک جوید چنانچه به نقل از مستوره (۱۲۶۳ ق) و صادق الملک وقایع‌نگار (۱۳۰۹ ق) می‌نویسد: «میرزا احمد وزیر خطاب به خسرو دوم گفت حال ارتش ظفرمند تمام عراق و قلمرو کرمانشاه، لرستان و خوزستان را فتح کرده و تاج و تخت پادشاهی ایران هم که بی‌صاحب است به شما تعلق داد، کافی است فرمانی دهید تا در سرتاسر کشور ضرابان با شما میل سکه ضرب کنند و خطیبان نام خسرو در خطبه‌های خود آورند و حکومت شما از فراز مناره‌ها اعلام گردد.»^{۸۴} درحالی که ملا محمد شریف (۱۲۱۵ ق) و مصنف (۱۲۴۹ ق) که به ماجرا نزدیک‌تر بودند، بدین ماجرا اشاره ننموده‌اند و میرزا شکرالله سندجی (۱۳۱۹ ق) تنها یادآور شده که «در خیالش قوه گرفته، به هوس کشورگیری و سلطنت افتاد.»^{۸۵}

مؤلف در ادامه به نقل از مستوره می‌نویسد: «خسرو دوم چندی اندیشید و به وزیرش پاسخ داد به یقین سلطنت ایران دیگر از آن من است و هیچ مانعی بر سر راهم وجود ندارد. حاکمان، رؤسا و سایر مقامات آذربایجان، کرمانشاه، همدان و عراق عجم پیرو من هستند و به پذیرش هرچه سریع‌تر تاج و تخت تشویق می‌کنند با این حال اگرچه می‌توانم بر تخت پادشاهی ایران تکیه بزنم، بیم دارم پس از مرگم اعقابم بر سر جانشینی و حکومت با یکدیگر به رقابت بپردازند و با این کار هفت صد سال حکومت‌مان را از دست بدهند.»^{۸۶} مؤلف در پایان این مبحث کماکان با تکیه بر ذهنی‌نگری ناشی از شیفتگی به خسروخان یادآور می‌شود که خسروخان سلطنت خود را به آقا محمدخان تفویض نمود و می‌نویسد: «شاهزاده‌ی اردلان با قرار دادن آقا محمد خان بر تخت پادشاهی ایران

شرح حال اینان اشاره‌ای بدین ماجرا ننموده‌اند.^{۸۷} در خصوص یارسان بودن کریم‌خان و خسروخان نیز مدرکی در دست نیست اما نکته‌ی جالب‌تر در این است که توهم ناشی از شیفتگی مؤلف نسبت به خسروخان تا بدان جا بسط یافته که وی به سهولت در برخی موارد، وقایع را قلب و خسروخان را جایگزین کریم‌خان نموده است. به‌عنوان مثال وی روایتی از زندگانی خصوصی خسروخان هنگامی که در شیراز گروگان کریم‌خان بوده ارایه می‌دهد و به نقل از رستم التواریخ می‌نویسد: «ملا فاطمه زنی دلربا با موهای تیره و... که حدود ۲۰ هزار بیت شعر از شعرای قدیم را از حفظ بود، معشوقه‌ی خسرو خان بود.»^{۸۸} درحالی که با مراجعه به رستم‌التواریخ مشاهده می‌شود که رستم‌الحکما نه تنها در ذیل توضیحات خود پیرامون ملافاطمه اشاره‌ای به خسروخان ننموده بلکه تنها گزارشی از گفتگو میان کریم‌خان و ملافاطمه را درج نموده است.^{۸۹} به‌نظر می‌رسد یگانه منظور مؤلف از تکیه بر چنین روایت نه چندان موثقی، اثبات شایستگی سلطنت خسروخان بعد از مرگ کریم‌خان باشد. کما اینکه وی در وقایع بعد از مرگ کریم‌خان ابتدا به واسطه‌ی پیروزی خسروخان بر الله‌قلی‌خان زنگنه حاکم کرمانشاه^{۹۰}، وی را در اوج قدرت تلقی و ملقب به قدیس نموده است.^{۹۱} پیروزی خسروخان بر جعفرخان زند^{۹۲} مؤلف را برآن داشته است که خسروخان را در راه تاج و تخت قلمداد نماید. وی در این باره می‌نویسد: «پس از پیروزی خسروخان بر جعفرخان زند، به مدت ۲۵ روز در همدان اقامت گزید و نوروز را در همدان برگزار نمود بیگلر بیگی‌ها، حاکمان رؤسای قبایل و سایر مقامات برای تقدیم هدایا و تجدید بیعت و نیز متقاعد ساختن او به پذیرش تاج پادشاهی ایران به حضور خسرو دوم رسیدند.»^{۹۳} به‌نظر می‌رسد فقدان منبع موثق و گرته‌برداری



خسروآباد سنندج، ساخته شده توسط امان‌الله خان اردلان

به درستی بر این باور بود که تداوم سلسله و استقلال مملکتش را تضمین خواهد کرد.^{۳۸}

طرفه رفتن مؤلف از واقعیت موجود یعنی قدرت فائقه‌ی آقامحمدخان و انکار او هنگامی رخ می‌نماید که حتی منابع عصر زندیه از جمله ابوالحسن غفاری کاشانی^{۴۸} و محمد صادق موسوی نامی اصفهانی^{۵۸} نیز به وحشت خسروخان از آقامحمدخان و پذیرش قدرت فائقه و سلطنت وی اشاره نموده‌اند. پایان کار خسروخان حرکت به سوی تهران جهت اظهار اطاعت از آقامحمدخان است که مؤلف بنابر تواریخ اردلان در این خصوص می‌نویسد: «شاهزاده پس از تعیین فرزند ارشدش خان احمدخان به نیابت سلطنت در شعبان ۱۲۰۴ عازم تهران شد... در صفر ۱۲۰۵ یعنی شش ماه پس از ورود خسرو دوم طی ضیافتی نخست سم در لیوانش ریخته شد، فردای آن روز ابتدا اعلام کردند که والی صرع گرفته و سپس با وخامت حال اعلام شد که خسرو دوم دچار جنون شده است - حدود یک ماه پس از اعلام جنون خسرو دوم، بلیاس‌ها به سنج حمله کردند و خان احمدخان در این درگیری کشته شد و بر اثر این خبر خسرو دوم در تهران درگذشت.»^{۶۸} البته مورخین رسمی قاجار از جمله رضاقلی‌خان هدایت^{۷۸} و اعتمادالسلطنه^{۸۸} بر این باورند که خبر کشته شدن خان احمدخان که وی را به غلط مهدی قلی‌خان نوشته‌اند قبل از ورود خسروخان به تهران در حوالی قزوین به وی داده شده و این باعث جنون و مرگ وی گردیده است کما اینکه هدایت می‌نویسد: «از نهایت تعلق فرزندان... حالت بی‌خودی و غشی در او طاری و از غایت تفکر و سودا در قوای دماغیه‌اش اختلالی ساری گردید. بالاخره جهان را بدرود کرد.»^{۹۸} با پایان زندگی خسروخان اثر مزبور نیز به پایان می‌رسد. مؤلف در بخشی تحت عنوان پی‌نویس^۹ به شکلی موجز و مختصر به وقایع خاندان اردلان تا زمان سقوط ایشان در سال ۱۲۸۴ ق، می‌پردازد و کماکان بر مشروعیت مذهبی ایشان صحه گذارده، تلویحاً علت انقراض اردلان‌ها را انتخاب مشروعیت مذهبی از سوی ایشان و کنار گذاشتن مشروعیت سیاسی یعنی حکومت، قلمداد نموده است. چنان‌که در این خصوص می‌نویسد: «جای تردید ندارد که خسرو دوم سرنوشت خود را در هفت قرن سنت یارسانی جستجو کرده بود، همان سنتی که نمی‌خواهد شاهزادگان اردلان عاملان حکومتی با ماهیت الهی باشند.»^{۱۹}

همان‌گونه که در خلال بحث بدان اشارت رفت، اثبات فرضیه‌ی بدیع ارایه شده در این اثر پژوهشی نیاز به دیدگاهی عاری از حب و بغض‌های طایفه‌ای، قومی و منطقه‌ای دارد. اگرچه استقرار عینیت تاریخی در تواریخ محلی و منطقه به واسطه قلت منابع موثق فاقد یکسو نگری، امری است بسیار دشوار، اما بر سایر رهپویان این وادی اعم از موافقین و مخالفین، پسندیده است که با درنظر گرفتن عینیت تاریخی و فارغ از هرگونه پیش‌داوری و ذهنی‌نگری در جهت اثبات و نقد و یا نفی فرضیه مطروحه بپردازد تا در سایه سار قضا رب آرا و نقد پویا، حرکتی سازنده و درخور توجه در میان والگان این طریق ایجاد گردد.

پی‌نوشت:

- ۱- ملاشرف قاضی، زبده‌التواریخ، به کوشش محمد رفوف توکلی، تهران، توکلی، ۱۳۷۹.
- ۲- میرزا عبدالله سندی، تذکره امام‌اللهی، تصحیح ع. خیامپور، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۴. صص ۱۵۳-۱۴۷ و بابا مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، تهران، سروش، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۴۷-۴۵.
- ۳- خسروبن محمدبن منوچهر اردلان، لب‌التواریخ، تهران، کانون خانوادگی اردلان، ۱۳۵۶.
- ۴- ماه شرف خانم اردلان (مستوره)، تاریخ اردلان، به اهتمام ناصر آزادپور، سنج، بی‌نا، ۱۹۴۶.
- ۵- علی اکبر خان وقایع‌نگار، حدیقه ناصریه، به کوشش محمد رفوف توکلی، تهران، توکلی، ۱۳۸۱.
- ۶- میرزا شکرالله سندی فخرالکتاب، تحفه‌ی ناصریه، به کوشش دکتر حشمت‌الله طیبی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۷- شیرین اردلان، خاندان کرد اردلان، در تالقی امپراطورهای ایران و عثمانی، ترجمه مرتضی اردلان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۷، ص ۲۹.
- ۸- پیتر دلاواله، سفرنامه، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹.
- ۹- شیرین اردلان، همان، ص ۴۹.
- ۱۰- همان، ص ۱۱۴.
- ۱۱- در مورد رابطه‌ی تیمور و خواجه علی رک: سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، از شیخ صفی‌تاش شاه صفی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، علمی، ۱۳۶۴، صص ۲۳-۲۴.
- ۱۲- شیرین اردلان، همان، ص ۱۱۵.
- ۱۳- همان، ص ۹۰.
- ۱۴- ملامحمد شریف قاضی، همان، ص ۲۹.
- ۱۵- ملامحمد شریف قاضی، همان، ص ۲۹.
- ۱۶- مستوره، همان، ص ۵۳.
- ۱۷- خسرو اردلان (مصنف)، همان، ص ۳۳.
- ۱۸- فخرالکتاب، همان، ص ۱۲۳.
- ۱۹- شیرین اردلان، همان، ص ۷۸.
- ۲۰- حاج زین‌العابدین شیروانی، بستان‌السیاحه، تهران، کتابخانه‌ی سنایی، بی‌تا، ص ۲۲.
- ۲۱- غلامرضا وهرام، تاریخ زندیه، تهران، معین، ۱۳۶۶، ص ۳۷.
- ۲۲- شیرین اردلان، همان، ص ۴۷.
- ۲۳- همان، ص ۲۷.
- ۲۴- همان، صص ۴۴-۴۲.
- ۲۵- همان، ص ۵۰.
- ۲۶- همان، ص ۲۹.
- ۲۷- دکتر محمد جواد مشکور، خلاصه‌ادیان، تهران، شرق، ۱۳۷۲، صص ۹-۸.
- ۲۸- علی آقا بخشی، مینو‌افشاری راد، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار، ۱۳۷۹، ص ۳۷۵.
- ۲۹- ارگانسکی، سیاست جهان، ترجمه دکتر حسین فرهودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۲۴.
- ۳۰- برای اطلاع بیشتر در این خصوص رک: ملاشرف قاضی، همان، صص ۶۷-۵۳.
- ۳۱- شیرین اردلان، همان، ص ۱۷.

- ۳۲- همان، ص ۳۰.
- ۳۳- رک: امیر شرف‌خان بدیعی، همان، ص ۱۳.
- ۳۴- مستوره، همان، ص ۵.
- ۳۵- همان‌جا
- ۳۶- شیرین اردلان، همان، ص ۳۰.
- ۳۷- مردوخ، تاریخ مردوخ، تهران، کارنگ، ۱۳۷۹، ص ۲۲۸.
- ۳۸- شیرین اردلان، همان، ص ۲۸.
- ۳۹- همان‌جا
- ۴۰- رک: امیر شرف‌خان بدیعی، همان، ص ۸۳.
- ۴۱- شیرین اردلان، همان، ص ۳۶.
- ۴۲- فخرالکتاب، همان، ص ۹۰.
- ۴۳- شیرین اردلان، همان، ص ۲۷.
- ۴۴- امیر شرف‌خان بدیعی، همان، ص ۸۳.
- ۴۵- فخرالکتاب، همان، صص ۹۱-۹۰.
- ۴۶- شیرین اردلان، همان، ص ۳۳.
- ۴۷- درخصوص بزرگان یارسان و به‌ویژه باباها رک: صدیق‌صافی‌زاده، بزرگان یارسان، تهران عطایی، ۱۳۶۱ و صدیق‌صافی‌زاده، دوره‌ی هفتوا، تهران، طهوری، ۱۳۶۱، صص ۳۶-۳۴.
- ۴۸- رک: حبیب‌الله تابانی، وحدت قومی کرد و ماد، تهران، گستره، ۱۳۸۰، ص ۴۰۴.
- ۴۹- شیرین اردلان، همان، ص ۴۰.
- ۵۰- همان، ص ۳۸.
- ۵۱- همان، ص ۳۹.
- ۵۲- امیر شرف‌خان بدیعی، همان، ص ۸۳.
- ۵۳- علی مظاهری، جاده‌ی ابریشم، ترجمه ملک‌ناصر نوبان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۷۴۸-۷۴۷.
- ۵۴- آیرین فرانک، جاده‌ی ابریشم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سروش، ۱۳۷۶، ص ۲۶۸.
- ۵۵- محمد کریم پیرنیا، کرامت‌الله افسر، راه و رباط، تهران، میراث فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۲۹.
- ۵۶- دکتر فریدون عدیلی‌فرد، چاپارخانه‌ها و راه‌های چاپاری در ایران، تهران، هیرمند، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۲۵۰-۲۵۱.
- ۵۷- شیرین اردلان، همان، ص ۳۲.
- ۵۸- هزار، فرهنگ کردی - فارسی، تهران، سروش، ۱۳، ص ۴۰۹.
- ۵۹- مردوخ، همان، ص ۲۶۷.
- ۶۰- بهمن کریمی، راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران تهران، بی‌نا، ۱۳۲۹، ص ۱۹۱.
- ۶۱- ایرج افشار سیستانی، پژوهش در نام شهرهای ایران، تهران، روزنه، ۱۳۷۸، ص ۴۱۲.
- ۶۲- شیرین اردلان، همان، صص ۲۸ و ۴۶ و ۴۷ و ۶۹ و ۷۵ و ۱۰۱ و ۱۰۹ و ۱۴۶.
- ۶۳- همان، صص ۱۵ و ۱۵۰ و...
- ۶۴- همان، صص ۳۲ و ۴۱ و ۵۰ و...
- ۶۵- همان، صص ۴۸-۴۷.
- ۶۶- دن‌گاریا دسیلوا فیگوئروا، سفرنامه‌ی فیگوئروا، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳، صص ۲۷۴ و ۲۷۹ و ۲۸۵-۲۸۶. البته لازم به ذکر است که مترجم در ضبط نام
- هلوخان دچار اشتباه شده، مترجم وی را حیدرخان نامیده است. وی فقط در صفحه‌ی ۳۶۴ از هلوخان نام برده است و تصور نموده که هلوخان از حیدرخان جدا است زیرا در فهرست اعلام نام هر دو به شکل جداگانه موجود است.
- ۶۷- رک: شیرین اردلان، همان، صص ۲۳۵-۱۰۹.
- ۶۸- همان، ص ۱۰۹.
- ۶۹- همان، ص ۱۲۸.
- ۷۰- همان، صص ۱۴۲-۱۴۱.
- ۷۱- همان، ص ۷۹.
- ۷۲- رک: مستوره، همان، ص ۹۸ که آن هم به این صورت آمده، سبحان وردی‌خان را با او وصلت خانوادگی بوده و هست.
- ۷۳- در خصوص اتیاق رک: محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی گشا، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۶۶، صص ۶-۷ و ابوالحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل‌التواریخ بعد نادریه، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۴۷.
- ۷۴- شیرین اردلان، همان، ص ۱۴۲.
- ۷۵- رک: مجد هاشم رستم‌الحکما، رستم‌التواریخ، تصحیح دکتر میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲، صص ۳۶۴-۳۵۹ و همان، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران، فردوس، ۱۳۸۲، صص ۳۱۷-۳۱۲.
- ۷۶- در خصوص پیروزی خسروخان بر الله‌قلی‌خان زنگنه رک: ابوالحسن غفاری کاشانی: گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین، ۱۳۶۱، صص ۷۰۲-۷۰۱.
- ۷۷- شیرین اردلان، همان، ص ۱۹۴.
- ۷۸- رک: محمدصادق موسوی نامی، همان، صص ۲۸۸-۲۸۲ و علی رضا شیرازی، تاریخ زندیه، تصحیح ارنست بیتر، ترجمه و مقدمه دکتر غلامرضا در هرام، تهران، گستره، ۱۳۶۵، صص ۵۷-۵۶.
- ۷۹- شیرین اردلان، همان، ص ۲۱۴.
- ۸۰- همان، صص ۲۱۵-۲۱۴.
- ۸۱- فخرالکتاب، همان، ص ۱۶۸.
- ۸۲- شیرین اردلان، همان، صص ۲۱۶-۲۱۵.
- ۸۳- همان، ص ۲۱۶.
- ۸۴- ابوالحسن غفاری کاشانی، همان، ص ۷۰۲.
- ۸۵- محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، همان، ص ۲۹۴.
- ۸۶- شیرین اردلان، همان، صص ۲۲۵-۲۲۳.
- ۸۷- رضا‌قلی‌خان هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، تصحیح جمشید کبان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰، ج ۱۳، صص ۷۳۳۱-۷۳۳۰.
- ۸۸- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۴۰۸.
- ۸۹- رضاقلی‌خان هدایت، همان، ص ۷۷۳۱.
- ۹۰- شیرین اردلان، همان، صص ۲۴۲-۲۳۷.
- ۹۱- همان، ص ۲۴۱.